

۹۷ سال پس از انتشار «ماتریالیسم و امپریوکریتیسم» اثر فلسفی "لنین" ک. رحمانی

امپریوکریتیسم جریان ایده آلیسم ذهنی است که در نیمه دوم قرن نوزده در آلمان و اتریش بوجود آمد. این اصطلاح را برای نخستین بار "ر. آوناریوس" در تالیف «انتقاد از تجربه محض» بکار برد.

اصول فلسفی آثار لنین به کشف و روشن کردن وحدت سنتی و نوآورانه مارکسیسم اختصاص دارد. در میراث فلسفی لنین وحدت مورد نظر بمثابه تلفیق هماهنگ وفاداری به اصول بنیادی ماتریالیسم دیالکتیک و درک خلاق نوآورهای طبیعت شناسی و واقعیات نوین اجتماعی و اقتصادی در پایان قرن بیستم و یا ربع نخست قرن نوزده ظاهر می شود.

سهم لنین در فلسفه مارکسیسم پیش از همه در تدوین نظریات نوین درباره ماده و اساس تئوری است. از سوی دیگر نباید درخشش متدلوژی انتقاد از نظریات خصمانه فلسفی و ایدئولوژیکی که لنین از خود بجای گذاشت فراموش کرد. به همین دلیل امروز باید ضمن بکارگیری این متدلوژی، ارتباط ایده آلیسم و مذهب با اهداف سیاسی و منافع بورژوازی معاصر را فاش کرد.

انتقاد لنین از امپریوکریتیسم و صور گوناگون ایده آلیسم ذهنی، اهمیت متدلوژی پرنسیپ های لنینی انتقاد از هر نوع فلسفه ارتجاعی، ضمن بررسی ایده های فلسفی ایدآلیستی و متافیزیکی زرادخانه های «دمکرات» های معاصر را نشان می دهد.

زرادخانه هایی که از جامعه بورژوازی اقتباس می شود، در مقایسه با پرنسیپ های لنینی تاب آزمون در برابر حقیقت را ندارند و از سوی دیگر ماهیت طبقاتی خود و جعلی بودن احکام اساسی تئوریکه که بنام مارکسیسم و لنینیسم ارائه می دهند نشان می دهد.

ضد انقلاب فلسفی معاصر نشان می دهد که دولت های بورژوازی خود را به ازمیدان بدر کردن آگاهی توده ای از جهان بینی دیالکتیک - ماتریالیستی و متدلوژی آن و جایگزینی آنها با آنتی پادهای ایدآلیستی و مذهبی آماده کرده اند.

نمونه این آنتی پادها در کشور ما ترویج خرافات و دید گاه های بسیار ارتجاعی توسط ارتجاع مذهبی و نمایندگان «روشنفکر» آن به لحاظ فلسفی و اقتصادی است. نمایندگان این ارتجاع مذهبی بمثابه پیشوایانی با کیش آسمانی چنان وانمود می کنند که خداوند محرمانه ترین اسرار خود را بر آنها فاش کرده است. این موجودات و پیشوایان آسمانی اکنون با تکیه به نیروی نظامی که آسمانی هم نیست برای فرار از شکل جمهوریت حکومت به سلطنت روی آورده اند که این خود معلول ترس از جامعه است.

چنان که در بالا اشاره شد، در هستی این جایگزینی های ایده آلیستی، فقر توده ها و از بین رفتن چشم انداز های زندگی و اطمینان به فردا تقویت و تثبیت می شوند. در عرصه آگاهی و شعور پروسه مورد نظر، در بسیاری موارد با نفوذ و توسعه طلبی فلسفی و اطلاعاتی غرب ارزیابی می شوند.

از سوی دیگر، انحطاط آشکار برخی فیلسوفانی که سمتگیری های «دمکراتیک» را برگزیده اند، مشاهده می شود. آخرین انحطاط با فروپاشی اتحاد شوروی در انواع گوناگون سودجویی ها و سوء استفاده های متافیزیکی و ایده آلیستی در غلطید و درحقیقت نه می تواند از نظریاتی که به منزله فلسفه بورژوازی دیروز غرب بوده جدا شود و نه به لحاظ اصولی هیچ راه نوینی را نسبت به مسائل فلسفی پیشنهاد کند.

رویزیونیسم فلسفی اکنون زیر پوشش اصول «آزادی های ایدئولوژیکی» و زیر پرچم دگماتیسم ستیزی برآمد می کند. این رویزیونیسم فلسفی ضمن بکارگیری شیوه های گوناگون جایگزینی های مفاهیم و معنای، اغلب جایگزین دیالکتیک اکلکتیکی می شود (۱). رویزیونیسم قدیمی که اصل انترناسیو نالیسم پرولتری و دیکتاتوری پرولتاریا را نفی و رد می کرد، چه امروز با بکارگیری واریانت های نوین نظریات بورژوازی قرن بیستم مانند «جامعه پست صنعتی» با گویا طبقه نوین آن، «انسان گرایی»، «میهن دوستی دولتی»، «حد نصاب برای انقلاب»، «سوسیالیسم» تا ابد به همراه مالکیت خصوصی و دیگر ایدئولوژی های ابتکاری ظاهر می شود.

افشاء بی ماهیت بودن این نظرات و ماهیت طبقاتی این صف آرایی ها، مهمترین وظیفه هر کمونیست است. تدوین و تکامل پرنسیپ های بسیارمهم تئوری شناخت لنینی، یعنی فرایند پیچیده بازتاب واقعیت عینی در آگاهی و شعور انسان که لنین آنرا «نزدیکی جاودانی، ماندگار و بی کران فکر به شئی» می نامد، نظریه پیوند های دیالکتیکی عینیت، کنکرت بودن و نسبیت درحقیقت، اهمیت ویژه ای برای طبیعت شناسی معاصر دارد. بسیاری از نمایندگان طبیعت شناسی معاصر این پیوند ها را آنگونه که آنرا دانشمندان آغاز قرن نیز درک نکرده اند، درک نمی کنند. از این رو **اشتباهات کهنه** تکرار می شوند و از طریق نفی حقایق مطلق به نفی عینیت آن می رسند. لنین تذکر می داد که در جامعه طبقاتی آزادی خلاقیت هر دانشمندی محدود است و کسانی که درسراشیب سقوط در می غلطند، قادر به محاسبه درست خط سیر خود نخواهند بود.

ازیک سو مارکس و لنین همواره استراتژی و تاکتیک مبارزات طبقه کارگر را قواعد تئوری تدوین شده که همان اصل اساسی است که بمثابة رهنمود و اسلوبی برای تحلیل واقعیت تاریخی بکاربرده میشد تطبیق می کردند، اما ازسوی دیگر، خود این تئوری همواره متناسب با شرایط درحال تغییر مبارزات واقعی طبقه کارگر نو ویا بعبارتی دیگر نوسازی می شد. شعارهایی که وظایف مبرم جنبش کارگری را بازتاب می دادند، قادر بودند مفهوم خود را با تغییر شرایط از دست بدهند و ضرورت برداشتن موقت آن یا جایگزینی نوین را نشان می داد. یعنی برخوردی مشخص و تاریخی با پدیده های مشخص و تاریخی را بایسته بود. [نمونه آن درانقلاب اکتبر، شعار همه قدرت به دست شوراهاست].

اصول وحدت اقتصادی، فلسفی و سیاسی در آموزش های مارکس و لنین طبعاً خاص و دراصل خود دارای تکامل عینی جامعه است. حتی می توان گفت که این دیالکتیک ماتریالیستی بود که درتاریخ ادبیات روسیه برای حل عقلانی هر آنچه وجود داشت فراهم آورد، تا واقعیت ها و شبه واقعیت ها نشان داده شوند. بنابراین تنها چنین آموزش اقتصادی که حفظ پیوند با واقعیات خود زندگی را پیگیری می کند، قابلیت زیست را دارد. در اصل درعرصه تاریخی شکل خوانده شده ماتریالیسم، پیوند ناگسستنی با ماتریالیسم فلسفی دارد.

در شرایطی که دولت های بورژوازی درمقیاس جهانی جعل و به ابتذال کشاندن پایه های اقتصادی و سیاسی مارکسیستی- لنینستی را سازمان می دهند، باید به تکامل و تقویت مواضع جهان بینی ماتریالیستی درجامعه کوشید. تحلیل نشریات معاصر در زمینه مسئله فلسفی کیهان شناسی و فیزیک تئوری، محدودیت ماتریالیسم علم طبیعت شناسی را دولت های بورژوازی را آشکار می کنند.

اوضاع کنونی بگونه ای زنده یاد آور ارزیابی لنین در «ماتریالیسم و امپریوکریتیسم» است که می گوید: «درمحدوده های خود علم، دانشمند نظرات ماتریالیستی خود را حفظ می کند، اما گذار به موضوع دیگر اغلب انسان را به ایده آلیسم بسیار سوت و کور می کشاند». یعنی در حوزه تبیین طبیعت ماتریالیست بودن و در حوزه تاریخ ایده آلیست بودن است. اما **ماتریالیسم بدون دیالکتیک** یک بعدی است.

۱- اکلکتیسم : التقاط گرایى. عدم وحدت، یکپارچگی و تسلسل در عقاید و تئوری ها، تلفیق بی پرnsip نظریات ناهمگون، ناسازگار و متضاد.